

ملوڪاءُ النهر وخراسان از اسلام تاخمله مغول

تُرکان ایران و ایران تُرکان

عباس جوادی



ملو و االنهر و خراسان از اسلام تا حمله مغول

تُركان ايران، ايران تُركان

عباس جوادی



سرشناسه: جوادی، عباس، ۱۳۲۶- ۱۹۴۷-، Djavadi, Abbas, 1947-
 عدوان و نام پدیدآور: ترکان ایران و ایران ترکان: ماوراءالنهر و خراسان از اسلام تا حمله مغول / عباس جوادی.
 مشخصات نشر: تهران: روزنه، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری: ۲۷۲ ص.؛ مصور. (نقشه): ۱۲/۵×۲۱/۵ س.م.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۴-۴۴۷-۴
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۸۷-۲۹۷.
 یادداشت: نمایه.
 عدوان دیگر: ماوراءالنهر و خراسان از اسلام تا حمله مغول.
 موضوع: ترکان — ایران — تاریخ
 Turkic peoples -- Iran -- History
 ترکان — تاریخ
 Turkic peoples -- History
 اسلام — ایران — تاریخ
 Islam -- Iran -- History
 موضوع: ایران — تاریخ
 Iran -- History
 رده بندی کنگره: DSR۲۲
 رده بندی دیویی: ۹۵۵/۱۷۹۸۵
 شماره کتابشناسی ملی: ۸۵۴۰۶۶۱



ماوراءالنهر و خراسان از اسلام تا حمله مغول
ترکان ایران، ایران ترکان
 عباس جوادی

طراح جلد: سید صدرالدین بهشتی
 صفحه آرا: اکرم مداح
 شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
 چاپ اول: ۱۴۰۱
 قیمت: ۱۱۵۰۰۰ تومان

چاپ: دالاهو صحافی: افشین
 آدرس: خیابان مطهری، خیابان میرزای شیرازی جنوبی، پلاک ۲۰۲، طبقه ۳، انتشارات روزنه

☎ تلفن: ۸۸۵۳۷۳۰ - ۸۸۵۳۴۳۱ ☎ نمابر: ۸۶۰۳۴۳۵۹

🌐 سایت: www.rowzanehnashr.com

✉ rowzanehnashr

📷 rowzanehnashr

ISBN: 978-622-234-447-4

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۴-۴۴۷-۴

❁ تمام حقوق برای ناشر محفوظ است ❁

تقدیم به خاطره استاد ریچارد ن. فرای (۱۹۲۰-۲۰۱۴)

To the memory of Professor Richard N. Frye

فهرست

دیباچه و بلم فلور.....	۹	۳- گسترش اسلام در ماوراءالنهر.....	۵۷
مقدمه نگارنده.....	۱۳	ترک‌ها و اسلام.....	۶۰
۱- آسیای مرکزی پیش از اسلام.....	۱۹	۴- خراسان در انقلاب عباسی.....	۶۳
سرزمین‌های ماوراءالنهر.....	۲۰	کمی بیشتر دربارهٔ ابومسلم.....	۶۵
مهاجرت‌ها و آمیزش‌های قومی.....	۲۳	فرمانده پیروز، قریاتی پیروزی.....	۶۹
منطقه حائل.....	۲۴	۵- خراسان، سرزمین تعیین‌کننده.....	۷۳
اتحادیه‌های قبیله‌ای.....	۲۶	استقلال تدریجی از اعراب.....	۷۷
بعد از حخامنشیان.....	۲۸	چرا خراسان و ماوراءالنهر؟.....	۸۱
تشیکیان.....	۳۰	ابن‌خلدون و «عصبیت».....	۸۵
خیون‌ها، هپتالیان و ترک‌ها.....	۳۲	۶- از مرو تا بغداد.....	۸۹
ادیان و زبان‌های پیش از اسلام.....	۳۵	۷- عصر زرین دانش در جهان اسلام.....	۹۳
۲- قرن نخست اسلام در ماوراءالنهر.....	۳۹	بیت‌الحکمه بغداد.....	۹۵
قتیبه «قلاد الاسلام».....	۴۲	نه تنها ایرانیان.....	۱۰۲
خلفای عرب و نایبان‌شان.....	۴۴	به زبان عربی.....	۱۰۴
ترک‌ها.....	۴۷	تمدن آسیای مرکزی.....	۱۰۴
آغاز موفقیت اسلام.....	۵۲	ترک‌ها در عصر زرین دانش.....	۱۰۶
آخرین تلاش چین.....	۵۴	۸- سامانیان و پایان عصر شکوفایی.....	۱۱۱

قدرت و دولتمداری سامانیان.....	۱۱۸	سلجوقیان، حاکمان ترک و لغوز ایرانی.....	۱۷۶
رواج علم و ادب.....	۱۲۳	شهرت‌های منفی و مثبت ترکان.....	۱۸۲
۹- زوال خردگرایی.....	۱۲۹	۱۴- دیگ هم‌جوش ایرانی.....	۱۸۵
تابنده‌های سرگردان.....	۱۳۰	زبان و نه «تژاد».....	۱۸۸
غلبه سنت‌گرایی بر خردگرایی.....	۱۳۴	ایرانیان شرقی، پیش‌درآمد ترکان.....	۱۸۹
۱۰- ایرانیان می‌روند، ترکان می‌آیند.....	۱۳۷	«ترک و تاجیک» و دولتمداری ترکی-ایرانی.....	۱۹۴
اغوزها در مرزهای خراسان و ماوراءالنهر.....	۱۳۸	در دوره مغول‌ها.....	۱۹۵
غزنویان.....	۱۳۹	۱۵- ایران، توران و «تورین» فردوسی.....	۱۹۹
قراخانیان.....	۱۴۱	۱۶- تحول زبان فارسی.....	۲۰۷
۱۱- فراتر و فرود خوارزم.....	۱۴۷	فارسی باستان، میانه و نو.....	۲۰۸
واحه‌ها.....	۱۴۸	ققنوس زبان فارسی.....	۲۱۰
از میان آب و آتش.....	۱۵۰	باز از خراسان و ماوراءالنهر.....	۲۱۲
خوارزم در اوائل اسلام.....	۱۵۳	از جنوب به شرق، از شرق به غرب.....	۲۱۵
خوارزم‌مشاهیان ترک.....	۱۵۵	۱۷- تحول زبان در ماوراءالنهر.....	۲۲۵
۱۲- پیش از مغول.....	۱۵۷	شکل‌گیری زبان‌های ترکی معاصر.....	۲۲۹
دین و دولت در عهد سلجوقی.....	۱۵۹	۱۸- درباره ریشه نام «تاجیک».....	۲۳۱
نظام‌الملک غزالی و مدارس نظامیه.....	۱۶۱	از تازیک و تازیک به تاجیک.....	۲۳۱
ابوحامد غزالی.....	۱۶۴	نظریه‌های دیگر.....	۲۳۵
خیام نیشابوری.....	۱۶۹	حکایت همچنان باقی است.....	۲۳۷
مولانا جلال‌الدین بلخی.....	۱۷۲	گنجشمار.....	۲۴۱
خواجه نصیرالدین طوسی.....	۱۷۳	نمیه.....	۲۴۹
۱۳- ترک‌ها در جهان اسلام.....	۱۷۵	منابع اصلی.....	۲۶۹

دیباچه ویلم فلور

موضوع اصلی این کتاب دوره تعیین کننده میان شکست ایران ساسانی در سال ۶۵۰ م. و سقوط پایتخت خلافت عباسی، یعنی بغداد در ۱۲۵۸ است. مولف به درستی این عصر را «بنیادین» یا «کلیدی» می خواند، زیرا در سراسر منطقه ای وسیع، که از ماوراءالنهر تا شامات امتداد پیدا می کرد تحولات این دوره به لحاظ زبان، دین و دولت داری تأثیراتی دراز مدت بر جای گذاشت. سقوط امپراتوری ساسانی نه فقط صرف تغییر حاکمان، بلکه به معنای واقعی کلمه پایان یک عصر تاریخی بود. در نتیجه پیروزی اعراب نه تنها شرائط سیاسی، که اوضاع دینی، قومی، زبانی، فرهنگی و کشاورزی این سرزمین ها نیز متحول شد. به طور خلاصه، فتوحات عرب نقطه عطفی بود که در تحولات سده های بعد ماوراءالنهر، ایران و اسلام تبعاتی گسترده و عمیق بر جای گذاشت. جالب آنکه خاستگاه اصلی عوامل و نیروهای منجر به این تغییرات، نه مرکز امپراتوری ساسانی، بلکه خراسان بزرگ، یعنی ماوراءالنهر، شمال شرقی ایران و شمال غربی افغانستان بود.

در این اثر عباس جوادی به منظور آشنا ساختن خوانندگان با مؤلفه های اصلی بحث خود، نخست به توضیح و تعریف جغرافیه، السنه و مردمان امپراتوری ایران در پایان عهد ساسانی می پردازد، تا چارچوب تحولات بعد از سال ۶۵۰ میلادی بهتر درک شود. در اینجا به ولایات و دولت شهرهای یکجانشین ماوراءالنهر (سغد، خوارزم و بلخ) توجهی ویژه شده است، زیرا قبایل «ایرانی» (ایرانی) و بعدها قبایل «ترکی» (ترکی) نخست

از دشت‌های شمال این سرزمین‌ها بود که به سوی جنوب سرازیر شدند.^۱ در واقع خراسان بزرگ برای مدت‌ها تحت فشار تهاجم چینی‌ها و ترکان قرار داشت. خطر نفوذ چینی‌ها پس از شکست آنان در نبرد تالاس در سال ۷۵۱ میلادی پایان یافت.

مؤلف به فتوحات عرب، خصوصاً در خراسان بزرگ می‌پردازد، سرگذشتی که با شرح مفصل آن آشنائی داریم. او سپس مقاومت حاکمان ایرانیک این سرزمین و متفقان «تورگش» آنان را توصیف می‌کند. ورود ترکیک‌زبانان به سرزمین‌های ایرانی ماوراءالنهر تصادفاً و یک‌شبه انجام نگرفت. این روندی طولانی، پرافتوخیز و همراه با اختلاط نژادی و قومی بود. در واقع طی قرن ششم، که ترکان شمال در این منطقه به قدرت رسیدند، سغدیان ایرانیک با آنها درآمیختند. در آن دوره زبان‌های ترکیک رفته‌رفته بر آسیای مرکزی حاکم می‌شدند. این نکته نشان می‌دهد که چرا فدراسیون تورگش به عنوان باقیمانده‌ای از ترکان غربی، به شکلی فزاینده از قیام‌های حاکمان ایرانیک خراسان بزرگ بر ضد اشغالگران اموی حمایت می‌کرد. سرکوب بیرحمانه این مقاومت از سوی بنی‌امیه به پیروزی عباسیان انجامید، که مورد پشتیبانی سپاه ایرانیک خراسانیان بودند. بدین ترتیب در سال ۷۵۰ میلادی عباسیان با فتح خلافت، جایگزین امویان شدند و پایتخت را از دمشق به بغداد منتقل کردند. قبول نظام دولت‌داری، علوم و فرهنگ ایرانی از سوی عباسیان و همچنین ترجمه آثار یونانی، پهلوی و سانسکریت، عصر زرین دانش را در جهان اسلام رقم زد. عباسیان در رفتار خود با حاکمان بومی ایرانیک تعامل و تساهل بیشتری نشان می‌دادند. حاکمان بومی، و به خصوص سامانیان به جمع‌آوری غلامان از میان قبایل ترکیک می‌پرداختند، کما اینکه این غلامان صفوف سپاهیان خلیفه را نیز پر می‌کردند. جذب ترکان در سلسله مراتب حکومت عباسی باعث شد قبول اسلام در میان آنان سرعت بگیرد، البته اسلامی ماوراءالنهری که تحت تاثیر

۱. (یادداشت مؤلف کتاب) در همین ابتدای کار به جاست مفاهیم ایرانیک و ایرانی و ترکیک و ترکی را از یکدیگر تمیز دهیم. هدف اصلی از این تفکیک تشخیص میان زبان‌های ترکیک (ترکی ترکیه، ترکی آذری، ازبکی، ترکمنی، قزاقی و غیره) و ایرانیک (فارسی، سغدی، بلخی، پامیری، کردی، پشتو، بلوچی و غیره) است، تا معلوم باشد که زبان‌های ایرانیک (ایرانی) با فارسی یکی نیستند، همچنان که ترکیک شامل خانواده بزرگ زبان‌های ترکی است و نه فقط ترکی ترکیه. این نکته‌ای است که گاه باعث آشوب ذهنی و حتی سوء استفاده‌های سیاسی می‌شود. طبعاً وقتی از قبایل یا دودمان‌های ایرانیک یا ترکیک نام می‌بریم منظورمان مردمان یا خاندان‌هایی است که به شاخه‌های مختلف این دو زبان سخن می‌گفتند. البته در ادامه کتاب و پس از جا افتادن این تمایز سعی شده است جهت سادگی همان تعابیر آشنای ایرانی و ترکی به کار رود.

باورها، آداب و رسوم ایرانی قرار داشت. برای نمونه، ترکیک‌زبانان به جای استفاده از تعبیر مذهبی عربی (مانند الصلاة، الصوم و الرسول)، معادل‌های فارسی آن (نماز، روزه، پیغمبر) را به کار گرفتند.

از سال ۹۰۰ میلادی حاکمیت عباسیان بر سرزمین‌های ایرانی تضعیف شد و بدین ترتیب حاکمان مستقل بومی و ایرانی (طاهریان، سامانیان، آل‌بویه و غیره) بر سر کار آمدند. در ابتدای هزارهٔ دوم میلادی دودمان‌های ترکیک جایگزین سلسله‌های ایرانیک شدند و این وضع به تحولات زبانی، فرهنگی و سیاسی عظیم انجامید. غزنویان و قراخانیان، که از هر نظر نخستین سلسله‌های ایرانیک-ترکیک به شمار می‌رفتند، به ترویج فرهنگ و زبان فارسی و همچنین ترکیک پرداختند. این دوره شاهد شکوفائی زبان، شعر و ادبیات فارسی نو یا دری است.

اما عباس جوادی به شرح این تحولات بسنده نمی‌کند، بلکه به بحث از موضوعات مختلفی می‌پردازد که در رابطه با این تحولات و اهمیت و معنای آنها مطرح شده است. به عنوان نمونه باید از دورهٔ شکوفائی علم و ادب در زمان خلافت مأمون و جانشینان او چگونه یاد کرد: آیا دوران طلایی اعراب یا عصر زرین زبان عربی؟ در اینجا نکته آن است که اکثر دانشمندان برجستهٔ این عهد اصالتاً ایرانی (و غالباً از خراسان بزرگ) بودند، و آنها اگرچه غالب کتاب‌های‌شان را به عربی می‌نوشتند، اما این آثار نهایتاً به نوعی در پایان حاکمیت اعراب نقش داشتند. بعدها شاهد چند دانشمند ترک نیز هستیم که شاید محصول اختلاط قدیمی اقوام تورگش و سغدی بودند. برخی از آنها آثاری به ترکیک نوشتند. مولف این کتاب به نقش این گروه از دانشوران بی‌توجهی نمی‌کند، و در عین حال نقاط ضعف دیدگاه‌های مبالغه‌آمیز نسبت به نقش این گروه از فرهیختگان ترک را از یاد نمی‌برد.

نگارنده همچنین تذکر می‌دهد که از ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ میلادی حاکمان دنیوی و دیوان‌سالاران رشتهٔ امور را در سرزمین‌های ایرانی به دست داشتند، ولی از سال ۱۰۰۰ به بعد غالباً علمای مذهبی نقش رهبری افکار عمومی جامعه را بر عهده گرفتند و این تحول پیامدهایی جدی برای جامعه، فرهنگ و علم در ایران به همراه آورد.

عباس جوادی کتاب حاضر را به سبکی ساده نوشته است تا خوانندگان غیرحرفه‌ای نیز دریابند که بعد از سال ۶۵۰ میلادی دین، فرهنگ، زبان، آداب و رسوم ایرانیان چرا

تغییر یافت و چگونه به صورت امروزی اش درآمد. هرچند او در این رهگذر موضوعات جدی را به سطحی ابتدایی تقلیل نمی‌دهد. در پایان کتاب حاضر فهرستی از منابع اصلی مورد استفاده مولف آمده است، که می‌تواند برای علاقمندان به مطالعات بیشتر مفید باشد. هرچند با تألیف و نشر این اثر جالب، ذهن‌های کنجکاو قادرند حتی بدون مطالعه تمامی آن آثار علمی و گاه پیچیده به چندوچون تحولات این دوره تاریخی مهم پی ببرند. یقین دارم که کتاب حاضر خوانندگان را به مطالعه بیشتر در موضوعات مورد بحث خود و دیگر مقولات مهم تاریخی تشویق خواهد کرد.

دکتر ویلم فلور

پژوهشگر تاریخ ایران

مقدمه‌نگارنده

مورخان در بررسی گذشته سرزمین‌ها و اقوام، برخی دوره‌ها را «سرنوشت‌ساز» می‌خوانند، چرا که بر مقدرات بعدی مهری پایدار زده‌اند. استخوان‌بندی اصلی تاریخ هر ملت با حوادث این اعصار شکل می‌گیرد؛ گردش‌هایی از روزگار که الزاماً خوب یا بد، پرافتخار و یا ننگین نیستند، بلکه غالباً معجون‌هایی هستند تلخ و شیرین، که در مقاطعی خاص با حدتی چشمگیر به کام زمانه ریخته می‌شوند.

از جمله این برهه‌هاست ششصد سال حد فاصل میان فتح ایران ساسانی توسط اعراب (۶۵۱/۳۰) تا حمله مغول و پایان خلافت عباسیان (۱۲۵۸/۶۵۶)، که نه تنها برای ایران، بلکه برای جهان اسلام پراهمیت است. در این دوره شاهد افت‌وخیزهای سیاسی، نظامی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بیشمار هستیم، از جمله چند تحول که اگر روی نمی‌دادند تاریخ مسیری دیگر می‌پیمود، و امروزه پس از گذشت تقریباً هزار سال مردم آسیای مرکزی و غربی از بسیاری جهات در وضعیتی متفاوت به سر می‌بردند. در این دوره بود که اکثر ایرانیان، در شرق تا ماوراءالنهر و آسیای میانه و در غرب تا عراق، سوریه، شرق قفقاز، و آناتولی شرقی و مرکزی، اولاً مسلمان شدند و ثانیاً تحت حاکمیت یک دولت ابتدائاً عربی (اموی، عباسی) و سپس ترکی- ایرانی (سلجوقی) در آمدند. همچنین در این فاصله اکثر ایرانی‌زبانان، چه در خود ایران و چه در ماوراءالنهر زبانی مشترک یافتند: فارسی نو یا «دری»، که از پارسی میانه (پهلوی) ریشه می‌گرفت، و بر اثر آمیزش با دیگر گویش‌های ایرانی‌ک و قبول خط عربی و اثرپذیری از واژگان و دستور

این زبان شکلی غنی‌تر و در عین حال ساده‌تر یافت و در کنار عربی، زبان فرهنگی مسلمانان از کاشغر و هند تا بغداد و شام شد.

در این دوره خلافت اسلامی از امویان به عباسیان رسید و طی این تغییر خراسان و ماوراءالنهر نقشی تعیین‌کننده داشت. نخستین قیام‌های جدی علیه امویان و به نفع عباسیان از آنجا به راه افتاد و سپس به عراق و شام سرایت کرد، تا آنکه امویان تحت فرماندهی مستقیم ابومسلم خراسانی سرنگون شدند و خلافت به بنی‌عباس رسید. پس از آن، شرق ایران و ماوراءالنهر تا مدت‌ها نزد خلفای بغداد و به خصوص مأمون جایگاهی ویژه داشت. مأمون از مادری ایرانی و خود مدتی حاکم خراسان بود. علاوه بر این، او با کمک و تلاش مستقیم طاهر بن حسین، فرمانده خراسانی‌اش بر امین پیروز شد و به قدرت دست یافت. حتی پیش از او نیز عباسیان به خلاف اسلاف اموی‌شان، که اساساً نمایندگان جامعه و قبایل عرب به شمار می‌آمدند،^۱ با یاری جستن از فرماندهان، وزیران و دیوان‌سالاران ایرانی درهای حکومت را به روی غیراعراب مسلمان گشوده، شیوه مدیریت امپراتوری ساسانی را در پیش گرفته بودند، امری که جایگاه اسلام را به یک دین و فرهنگ جهانی ارتقاء بخشید.^۲

و در نهایت اقوام ترک آسیای میانه، که تا قبل از اسلام غالباً در دشت‌های میان ایران و چین زندگی چادرنشینی داشتند، در این دوره بود که به وطن‌های جدید و اسلامی‌شان سرازیر شدند؛ ابتدا خراسان بزرگ و مابقی ایران و سپس عراق، شام و مدتی بعد روم شرقی را گرفتند، و این منطقه اخیر را به ترکیه کنونی تبدیل کردند. آنان در خطه‌های ایرانی حاکمیت اصالتاً ترکی‌شان را بر پایه دولت‌داری، زبان و فرهنگی اساساً ایرانی و مشترکات دینی عربی-اسلامی بنا نهادند و عیناً به مانند خلفای عباسی، ضمن حفظ سلطنت مرکزی و حاکمیت خود بر ایالات و قوای نظامی، در ابعاد علمی، ادبی و فرهنگی و نیز دیوان‌سالاری دولتی زمام امور را به ایرانیان سپردند. برخی دانشوران این مرحله را دوره دولت‌داری و «سنت ترکی-ایرانی» خوانده‌اند،^۳ پدیده‌ای که زمینه‌ساز دو دولت بعدی منطقه، یعنی صفویان و عثمانی شد.

1. Barthold: Turkestan, p. 197.

2. Frye: Golden Age of Persia, xii.

3. Canfield: Turko-Persia, 1991.

طی چند قرن بعدی این اقوام تازه‌وارد به تدریج از نظر تیره و تبار و عادات و فرهنگ در آمیزش مداوم با مردم فلات ایران، روم شرقی و خاورمیانه به بخشی تفکیک‌ناپذیر از جمعیت بومی تغییر ماهیت دادند. بدین ترتیب، همگرایی زبانی و اجتماعی-فرهنگی میان ایرانیان و ترکان به یکی دیگر از شاخصه‌های مهم این دوران تبدیل شد. در تمامی این موارد منطقهٔ ماوراءالنهر نقشی اساسی در تاریخ ایران، ترکیه و کلاً عالم اسلام داشت. بدین ترتیب بعد دوم از عرصهٔ بررسی ما رقم می‌خورد؛ موضوع این کتاب رویدادهای ماوراءالنهر در مقطع پیش گفته است.

با این وجود خواهیم دید که اثر پیشرو به قلمروی بسیار وسیع‌تر از ماوراءالنهر و اعصاری ورای دورهٔ مورد اهتمام خود، حتی گاهی تا هزاران سال پیش از میلاد و بعد از حمله مغول سر می‌کشد. چرا؟ چون تاریخ، حتی زمانی که به عصری خاص محدود می‌شود، در نفس الامر شروع و پایان روشنی ندارد. شرح تاریخ را همیشه از میانه آغاز می‌کنند. همیشه بهتر است که یک برش معین زمانی و مکانی از آن مانند درختی از جنگل گرفته و مطالعه شود. در عین حال نباید فراموش کرد که تقطیع‌های ما صرفاً ذهنی هستند، زیرا هر دوره‌ای خود از ریشه‌های عمیق در گذشته برخوردار است. به همین ترتیب است در بعد مکان؛ اینکه نام سرزمینی را ایران بگذاریم بدان معنا نیست که مرزهای این دیار الزاماً با شکاف‌های عظیم یا پرتگاه‌های بلند از دیگر خطه‌ها جدا می‌شود، بلکه در واقعیت زمین همچنان امتداد خویش را دارد. به عبارت دیگر به هنگام مطالعهٔ درختی که بر گزیده‌ایم نباید جایگاه آن در بیشه و همچنین گذشته‌اش را، به عنوان بستر تحولات مورد بحث از نظر دور بداریم. آنچه مورخان «ایران تاریخی»، «ایران شرقی»، «خراسان تاریخی» یا به قول تاریخ‌دانان فرانسوی «ایران بیرونی»^۱ خوانده‌اند، از هزار سال پیش از اسلام ضمن تأثیرپذیری از چین و هند، دست کم به لحاظ فرهنگ و زبان هویتی کاملاً ایرانی، یعنی ایرانی شرقی داشت.^۲ لذا نمی‌توان تاریخ ماوراءالنهر را جدای از ایران و بلکه جهان اسلام یا تاریخ این دو را مجزای از ماوراءالنهر مطالعه کرد، خصوصاً در دورهٔ مورد نظر ما که این اقالیم زیربوم‌های مشترکی را به لحاظ نحوهٔ دولتی‌داری و تحولات اقتصادی، زبانی و فرهنگی تجربه می‌کردند.

1. L'Iran extérieur.

2. Frye: Ibid., p. 27.

ترکان ایران و ایران ترکان

ما نیز چنین هستیم. ما به این جسمی که در آن به سر می‌بریم تمام نمی‌شویم، بلکه تا هر که دوستش می‌داریم، می‌شناسیم، می‌پسندیم یا با او تعامل می‌کنیم ادامه می‌یابیم. این همان نکته‌ای است که هزار سال پیش محمود کاشغری، فرهنگ‌نویس ترک قراخانی قرن یازدهم میلادی، در اثر خود «دیوان لغات الترک» با نقل یک ضرب‌المثل جالب ترکی به آن اشاره می‌کند: «باش سیز بورک بولماس، تات سیز تورک بولماس»، یعنی «کلاه بدون سر نباشد، ترک بدون تات (فارس) نباشد».

و ما به این زمانه‌ای که می‌گذرانیم محدود نمی‌شویم. ما برای آشنائی با ریشه‌های خویش است که تاریخ می‌خوانیم. من کیستم؟ همان‌گونه که امیدوارم از عناوین و مضامین آثار پیشینم روشن باشد، مهم‌ترین انگیزهٔ شخص من از مطالعهٔ تاریخ دست یافتن به جواب این سؤال است؛ از جمله به عنوان یک ایرانی ترک‌زبان. می‌دانم که اکثر خوانندگان کتاب نیز این‌گونه‌اند - هرچند غالب آنان ترک‌زبان نباشند، با این حال می‌خواهند این مؤلفه از وجودشان را هم درک کنند. بدین سبب نام این کتاب را «ترکان ایران و ایران ترکان» گذاشتم، هرچند تنها فصل‌هایی از آن محضاً به ترکان اختصاص خواهد یافت.

کتاب حاضر در درجهٔ نخست برای کسانی نوشته شده است که در تاریخ تخصص ندارند، ولی به آن علاقمندند، در نتیجه چه‌بسا کوتاه‌تر از انتظار بعضی متخصصان باشد؛ در این مجلد رسیدگی به موضوعاتی چون نقش و اهمیت دودمان‌های طاهری و خوارزمشاهی در سرنوشت بعدی منطقه، یا روند دقیق ترک‌زبان شدن برخی نواحی خراسان باستان و ماوراءالنهر (مانند ازبکستان و ترکمنستان کنونی)، یا زندگی اجتماعی، دولت‌داری، تجارت، هنر و معماری این دوره، به خاطر پیچیدگی و چند لایه بودن مباحث میسر نبود. نگارنده ضمن طلب پوزش از بابت این کاستی‌ها، امیدوار است تلاش او شالوده را برای همت‌های بلندتر فراهم آورد، تا این عرصه‌ها را مورد پژوهش بیشتر قرار دهند.

نویسنده، برخلاف برخی منابع و دانشمندان غربی، فرقی میان «آسیای میانه»^۱ و «آسیای مرکزی»^۲ نمی‌گذارد و هر دو را در یک معنا به کار می‌برد. از نگاه تاریخی هر

1. Inner Asia.

2. Central Asia.

دوی این عناوین به قلمرو اقوام گوناگون مستقر میان تمدن‌های چین باستان، ایران و بیزانس اطلاق شده‌اند. هرچند بعضی نویسندگان میان بخش شرقی این صفحات، یعنی مناطق مرزی و فرامرزی چین و روسیه مانند کاشغر، تولا، مغولستان و تبت از یک سو و بخش غربی آن، یعنی قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان کنونی تفاوت می‌گذارند، بخش شرقی را «آسیای داخلی (میان‌ه)» و بخش غربی را «آسیای مرکزی» می‌خوانند. مدتی است که شماری از محققان برجسته این حوزه مانند دنیس ساینور^۱ تعبیر عمومی‌تر و از نگاه آنان درست‌تر «اوراسیای مرکزی» را پیشنهاد کرده‌اند. در تاریخ ایران و عموماً جهان اسلام چنین تفکیکی وجود نداشت و معمولاً تمامی این سرزمین‌ها «آسیای مرکزی» (عربی: آسیا الوسطی، ترکی: اورتا آسیا) خوانده می‌شدند؛ اگرچه در بعضی آثار متأخر فارسی، عربی و ترکی به تأسی از تفکیک پیش گفته، تعبیرهای آسیای میانه، «آسیا الداخلية» و «ایچ آسیا» صرفاً برای بخش‌های شرقی این خطه به کار می‌رود، در حالی که «آسیای مرکزی» تنها پنج کشور قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان، ترکمنستان و تاجیکستان را در بر می‌گیرد.

در این کتاب اکثر تاریخ‌ها میلادی / قمری و تاریخ انتشار کتاب‌های فارسی چاپ ایران، خورشیدی است، مگر آنکه به‌طور مشخص از تقویم هجری قمری (ق.) یاد شود. هنگام ذکر هر دو تاریخ میلادی / قمری، ابتدا (از چپ به راست) میلادی و بعد از یک خط مورب (/) تاریخ قمری خواهد آمد، مثلاً ۱۰۴۳/۴۳۵، یعنی سال ۱۰۴۳ میلادی برابر با ۴۳۵ هجری قمری.

بسیاری از ما شاید از فراز و نشیب‌های تاریخ اطلاع دقیق نداشته باشیم و حتی ندانیم منظور از «ماوراءالنهر» دقیقاً کدام سرزمین‌ها در کدام یک از کشورهای کنونی جهان است. به منظور تجهیز خوانندگانی که نسبت به این سلسله حوادث اطلاع کامل ندارند ارائه گاهشماری موجز ضرورت داشت. در واقع برای نیل به فهمی درست از این دوران باید در چشم‌اندازی طولانی‌تر از شش سده مزبور به خطوط اصلی تحولات تاریخی کل این منطقه نگریست، نکته‌ای که در گاهشمار پایان کتاب بدان توجه شده است. همچنین کتاب را با مجموعه‌ای از نقشه‌ها تکمیل کرده‌ایم تا مباحث در پیچ‌وخم

نشانی‌های شرقی و غربی، روشنی خود را از دست ندهند. به خوانندگان توصیه می‌کنیم آنها را نیز از نظر دور ندارند.

علائم اختصاری:

پ. م. پیش از میلاد

ج. جلد

خ. خورشیدی

ق. قمری

ص. /صص. صفحه /صفحه‌ها

م. میلادی، مولف، مترجم (بسته به محل استفاده)

ن. نگاه کنید به

(...) اختصار از طرف نگارنده این کتاب

EI^r Encyclopaedia Iranica دائرةالمعارف ایرانیکا

EI^s Encyclopaedia of Islam دائرةالمعارف اسلام (لیدن)

et al و دیگران

ibid. همانجا

p./pp. صفحه، صفحه‌ها

عباس جواد،

بهار ۱۴۰۱، ۲۰۲۲

آسیای مرکزی پیش از اسلام

۱۵۰۰ سال قبل، مدتی پیش از ظهور اسلام و سپس گسترش این دین در خاورمیانه، ایران، هند، ماوراءالنهر و آفریقا، مردمان سرزمین‌های میان‌رودان، سیردریا و سیردریا دولتی متشکل و واحد نداشتند. از خوارزم تا بخارا، از سمرقند تا چاچ (همان تاشکند کنونی) و بلخ، بر هر شهری شاهی بومی و درباری کوچک حکم می‌راند، و در نواحی کوچک‌تر اطراف، هر امیرنشین شاهزادگان و حاکمان خویش را داشت. آنها در عین رابطه نزدیک با یکدیگر، هم‌زمان رقیب و گاه دشمن نیز بودند. اکثر مردم به زبان‌های سغدی، خوارزمی باستان و دیگر لهجه‌های ایرانی شرقی تکلم می‌کردند. در سمت بلخ، پامیر و افغانستان کنونی برخی دیگر از گویش‌های ایرانی شرقی رایج بود. اقلیتی ترک‌زبان هم وجود داشتند که احتمالاً در عهد ساسانیان به ماوراءالنهر آمدند. منظور از «زبان‌های ایرانی شرقی» فارسی کنونی نیست. فارسی امروزی تنها یکی از ده‌ها زبان و لهجه خانواده زبان‌های ایرانیک، اما بزرگترین آنها و تنها زبان ایرانی است که در تحول تاریخی از دوران باستان دوام آورد. زبان‌های ایرانی به چندین زیرگروه تقسیم می‌شوند. در گروه ایرانی شرقی باستان: زبان اسکیتی یا سکایی، در گروه ایرانی شرقی میانه: زبان‌های باختری یا بلخی، سغدی، خوارزمی، ختنی، توموشقی، سکایی میانه و سمرتی، و در گروه ایرانی شرقی معاصر: زبان‌های پشتو (شامل شاخه‌های مختلف آن و از جمله وایتسی) و پامیری (شامل یزغلامی و ونجی، شغنی-روشنی، اشکاشمی، وخی، یدگه و منجی).^۱

اکثر اهالی ماوراءالنهر پیرو زرتشت یا بودا بودند. بعضی‌ها هم مسیحی نستوری، یهودی و یا به آئین‌های مزدک و مانی اعتقاد داشتند. ترک‌های ماوراءالنهر اکثراً مانند هم‌قومان خود در دشت‌های اوراسیا (اروپا-آسیا)^۱ شمن‌باور (تنگری/تانری‌باور) به شمار می‌رفتند. قبایل صحرانشین از قرن‌ها پیش با ایرانیان و چینی‌ها به تجارت، رفت‌وآمد، ازدواج، و مبادله فرهنگی و زبانی می‌پرداختند، و در جریان کوچ‌های شان دست‌اندازی به یکجانشینان برای‌شان امری عادی به حساب می‌آمد. هنوز از اعراب و اسلام خبری نبود. هنوز مهاجرت قبایل ترک به ماوراءالنهر، خراسان، آذربایجان و مابقی ایران و آناتولی و اسکان‌شان در آنجا آغاز نشده بود.

سرزمین‌های ماوراءالنهر

در طول این کتاب خوانندگان مناسب است دو نکته را پیوسته در نظر بگیرند: نخست نقشه جغرافیایی این منطقه و سپس سالشمار تاریخی آن را، تا درک تحولات، اشخاص، محل‌ها و یا زمان‌ها دچار پس و پیش نشوند. امیدوارم گاهشمار تاریخی و چند نقشه و جدولی که در پایان کتاب خواهد آمد به این منظور کمک کنند.

بدنه اصلی مباحث تاریخی این کتاب مربوط به ششصد سال نخست اسلام، یعنی حدوداً سال‌های ۶۵۰ تا ۱۲۵۰ میلادی و اوضاع و احوال ماوراءالنهر و مردم آن طی این دروان است. هرچند برای فهم بهتر این محدوده گاهی آگاهی مختصر از پیشینه‌های دیرین نیز ضرورت دارد.

«ماوراءالنهر» نامی است عربی، به معنی «آن سوی رودخانه». اسم فارسی این منطقه «فرارود» و یا «فرارودان» است. به زبان‌های اروپایی و تحت تاثیر لاتین و یونانی به این سرزمین «ترانس اوکسیانا» و یا «ترانس اوکسانیا» می‌گویند، یعنی آن سوی رود «لوکسوس» که نام اروپایی آمودریاست. در عربی آمو «جیحون» خوانده می‌شود. رودخانه شمالی‌تر و شرقی‌تر این منطقه، سیردریا است که به عربی «سیحون» نام دارد.

وقتی می‌گوییم «آن سوی رودخانه» پیدا است که از جانب غرب، یعنی از ایران به این سرزمین می‌نگریم. طبعاً یونانیان، رومیان و بعدها اعراب نیز که از غرب با

۱. در این کتاب نگارنده از تعبیر «دشت‌های اوراسیا» و یا به جهت سادگی بیشتر در بیان مطلب «دشت‌های شمال» استفاده خواهد کرد.

ماوراءالنهر آشنا می‌شدند، این سرزمین را از نگاه ایرانیان دیدند و آن را ماوراءالنهر خواندند.

امروزه کشورهای ازبکستان، تاجیکستان و بخش کوچکی از ترکمنستان در میان آمودریا و سیردریا قرار دارند. اما عملاً آنچه جهان‌های ایرانی، غربی و اسلامی از «ماوراءالنهر» می‌فهمند، به این کشورها محدود نمی‌شود، بلکه صفحات آن سوی سیردریا مانند قزاقستان، قرقیزستان، منطقه کاشغر چین و جنوب روسیه را نیز در بر می‌گیرد.^۱

ماوراءالنهر را می‌توان به چهار ناحیه تقسیم کرد: بلخ در جنوب، سغد شامل دو شهر بزرگ سمرقند و بخارا در مرکز، خوارزم در شمال-غرب (در دلتای آمودریا و جنوب دریای آرال) و چاچ (تاشکند) در شمال-شرق ازبکستان کنونی و در مرز دشت‌های اوراسیا. سرزمین قبایل چادرنشینی که در زمان ظهور اسلام اکثرشان به زبان‌های ترکیک تکلم می‌کردند و در مجموع «ترک» نام داشتند از همین مرز اخیر آغاز می‌شد.

شهر باستانی بلخ (در افغانستان کنونی) در خراسان تاریخی و جنوب آمو قرار دارد. در واقع این سامان را نمی‌توان جزء فرارودان شمرد. ولی بلخ قدیم ناحیه‌ای وسیع بود که تا هر دو سوی رودخانه شاخه می‌دوانید و کم‌وبیش با سرزمین‌های باستانی باختر (باکتریای دوره اسکندر و سلوکیان، شامل «تخارستان» در میان شرق بلخ و بدخشان) و همچنین سرزمین کوشانیان و بعدها هپتالیان (به عربی: هیاطله یا حیاطله) همپوشانی داشت. مردم این منطقه از سمت جنوب هندوکش با هند و ایران و در شمال با سغد و دشت‌های آن سوی سیردریا ارتباط داشتند. در گذشته ولایت بلخ (از جمله بلخ قدیم، هرات و بامیان) مرکز دین زرتشتی و در دوره کوشانیان کانون پیروان آئین بودائی و مقر معابد تاریخی آنان بود. به نظر فرای میان فرهنگ و زبان بلخی و یا باکتریایی باستان و سغد شباهت‌های بسیار وجود داشت.^۲ پس از فروپاشی امپراتوری هخامنشی، اسکندر مقدونی، و بعد از مرگ اسکندر سرداران

۱. به نظر زرین‌کوب (دو قرن سکوت، چاپ دوم، زیرنویس ص. ۱۳۹) حدود ماوراءالنهر «عبارت بود از تمام اراضی و بلادی که مسلمانان در شمال آموی به تصرف در آورده بودند» و «حدود شمال و شرق این بلاد در آنجا ختم می‌شد که اعراب بر آن تسلط نیافتند».

2. Frye: Heritage of Persia, p. 47.

سلوکی بر سرزمین‌های ایرانی حاکم شدند. اما فرمانروائی آنان چندان نپایید. قومی به نام «کوشانی» از شمال به منطقه بلخ کوچ کرد و در آنجا حکومتی به وجود آورد که «در پیش از اسلام تنها تلاش مردمان سرزمین‌های آسیای مرکزی و افغانستان برای ایجاد یک دولت یکجانشین و مرکزی به شمار می‌آید».^۱ کوشانیان مدتی بعد به دست هپتالیان، که به قولی از «هون‌های سفید» یا «هون‌های ایرانی» بودند، سرنگون شدند. آنان نیز احتمالاً از شمال به این صفحات مهاجرت کرده بودند.

«گوک‌تورک» به عنوان اولین دولت ترکی در تاریخ، در سال ۵۵۲ م، یعنی اواسط قرن ششم میلادی تأسیس شد. این دولت در ائتلاف با ساسانیان ایران، هپتالیان را در هم شکست و متصرفات آنان، از جمله ماوراءالنهر و شرق خراسان را میان خود و ساسانیان تقسیم کرد. آنچه منابع اسلامی اوائل فتوحات عرب از حضور پراکنده ترک‌ها در ماوراءالنهر و برخی نقاط خراسان پیش از اسلام و همچنین برخی حکومت‌های ولایتی هپتالیان ذکر می‌کنند احتمالاً نتیجه همین تحولات در قرن ششم بود. به هر تقدیر مدت کوتاهی پیش از اسلام، خوارزم، سغد، بلخ و ولایات مربوط به آن تحت حاکمیت شاهزادگان و خانواده‌های بانفوذ محلی بودائی یا زرتشتی قرار داشت.^۲ در فصل‌های آینده با نقش برجسته بلخ و خانواده‌های سرشناس آن در عصر اسلامی و خصوصاً خلافت عباسی آشنا خواهیم شد.

و اما در آن سوی آمو شاید مهم‌ترین و پرنفوذترین ناحیه ماوراءالنهر سغد بود که سمرقند و بخارا به عنوان شهرهای اصلی آن مراکز تجارت و فرهنگ به شمار می‌رفت. بخش قابل توجهی از زمین‌های این منطقه صحرایی و یا کوهستانی است و تناسبی با کشاورزی و دامداری ندارد. از این جهت سغدیان از راه بازرگانی در «راه ابریشم»، به خصوص تجارت با چین و ایران و دادوستد با دیگر سرزمین‌های دور و نزدیک، از جمله حوضه رودخانه ولگا در روسیه جنوبی امرار معاش می‌کردند. پیش از تسلط مسلمانان بر سغد، این سرزمین نیز مانند بلخ حکومت واحدی نداشت، بلکه تحت حاکمیت دولت‌شهرهای مختلف مانند سمرقند، بخارا، اشروسنه (استروشن کنونی در تاجیکستان) به سر می‌برد. خوارزم فی الواقع واحه‌ای محصور میان صحرای خشک است، که تا اوائل اسلام

1. Frye: Pre-Islamic and early Islamic Cultures, in Canfield, Turko-Persia, p. 48.

2. Frye: Heritage of Persia, p. 279.

یک تمدن باستانی ایرانی شرقی در آن نشو و نما می‌کرد و «خوارزمشاهیان آفریغی» بر آن حکم می‌راندند. بخشی از این منطقه در آن سو و بخش دیگری در این سوی رود آمو قرار دارد. خوارزمیان با اهالی جنوب روسیه کنونی و حوضه رود ولگا و قبایل ترک دشت‌های اوراسیا تجارت داشتند و به خوارزمی باستان، به عنوان یکی از گویش‌های ایرانی شرقی تکلم می‌کردند. ابوریحان بیرونی، دانشمند معروف خوارزمی، در کتاب «الأثار الباقیه»، که حدود هزار سال پیش نوشته شده است، این وضعیت را مفصلاً توضیح می‌دهد. اما در سده‌های نهم تا یازدهم میلادی در اثر کوچ، آمیزش و حاکمیت قبایل ترک آسیای میانه، زبان مردم به تدریج ترکی شد.

مهاجرت‌ها و آمیزش‌های قومی

اگر ما وراءالنهر گسترده‌تر را در نظر بگیریم و پهنه آن را از بخش غربی کوه‌های آلتای تا شمال دریای مازندران و حتی شمال دریای سیاه و شرق اروپا به حساب آوریم، این خطه در مجموع گهواره بسیاری از اقوام، زبان‌ها و تمدن‌های اوراسیایی، یعنی (از شرق به غرب) مغولی، ترکی، هندی-ایرانی و اروپایی تلقی می‌شود. منطقه مزبور تا هزار سال پیش صحنه کوچ‌های پی‌درپی و پرفراز و نشیب اقوام گوناگون، از سکاها، ماساگت‌ها، کوشانیان، هپتالیان، ترک‌ها و بالاخره مغول‌ها بود. این اقوام و قبایل کوچک و بزرگ با تمامی مشترکات و تفاوت‌هایشان، ضمن جابه‌جائی‌ها، دادوستدها، وصلت‌ها و کارزارهای خونین همدیگر را از بین می‌بردند، با یکدیگر در می‌آمیختند، مکان زیست و کوچ و حتی نام خود را تغییر می‌دادند، کوچکتر یا بزرگتر می‌شدند، در دل دیگر اقوام و ملل بزرگتر استحاله می‌یافتند، و یا مهر هویت خود را بر محیط‌شان می‌زدند.

طبعاً تمامی این کوچ‌ها یکباره و هم‌زمان انجام نگرفتند. نخستین امواج مهاجرت بزرگ قومی در این منطقه حدوداً چهار تا پنج هزار سال پیش از میلاد از همین استپ‌ها به سوی آناتولی (ترکیه کنونی)، قفقاز و شمال غربی ایران به حرکت در آمد، که در جریان آن اقوام گوناگونی از جمله هندواروپائی‌زبان‌هایی چون هیتی‌ها، مانایی‌ها و اورارتویی‌ها به آناتولی، قفقاز و ایران شمال غربی کوچیده، در این مناطق اسکان یافتند. موج دوم با کوچ هندی‌تباران به هندوایرانی‌تباران مادی و پارسی به

فلات ایران، تقریباً در هزارهٔ دوم پ. م. شکل گرفت. مجموعهٔ این اقوام «هندوایرانی» یا «آریائی» خوانده می‌شوند. گروه زبان‌های هندوایرانی زیرمجموعه‌ای از زبان‌های هندواروپائی است.^۱ مادی‌ها و پارسی‌ها احتمالاً در اوایل هزارهٔ اول پ. م. در فلات ایران مستقر شدند. در اینجا آنها نخست دولت بزرگ ماد (۶۷۸ تا ۵۴۹ پ. م.) و سپس بزرگترین امپراتوری جهان، یعنی دولت هخامنشیان (۵۵۰ تا ۳۳۰ پ. م.) را پایه گذاشتند.^۲

منطقهٔ حائل

ترسیم تصویری نسبتاً روشن از وضعیت آسیای مرکزی و اقوام کوچ‌نشین دشت‌های اوراسیا در هزارهٔ اول میلادی به هیچ وجه آسان نیست. اطلاعات ما در این زمینه اساساً مربوط به بعد از تأسیس حکومت هخامنشیان در ایران و برگرفته از مورخان یونانی، به ویژه هرودوت، و تذکره‌های چینی است، که هر دو به مقایسه، تحلیل و نقد نیاز دارند. با تکیه بر همین منابع و یافته‌های مردم‌شناختی، زبان‌شناختی و باستان‌شناختی، از جمله بررسی نام‌ها، آداب و رسوم و طرز زندگی اجتماعی مردم این مناطق می‌توان گفت که از هزار سال قبل از میلاد تا میلاد مسیح در آسیای مرکزی و دشت‌های اوراسیا اتحادیه‌های قبیله‌ای ایرانیک‌زبان مانند کیمریان، سکاها، ماساگت‌ها، سרمتیان و آلان‌ها می‌زیستند و حکم می‌راندند.^۳ در آثار مکتوب (تقریباً ۲۵۰۰ سال پیش به بعد)، از جمله اساطیر و اشعار یونانی و تذکره‌های فرستادگان خاقان چین به آسیای مرکزی، از کیمریان (یا سیمریان)، و از قرن هشتم پ. م. به بعد از سکاها (اسکیت‌ها) و احتمالاً در شمال سیردریا و خوارزم از ماساگت‌ها می‌خوانیم، که خود شاخه‌ای از سکاها بودند. هرودوت می‌نویسد ایرانیان اسکیت‌ها را «سکا»

1. Windfuhr: Dialectology and Topics, in: Windfuhr: Iranian Languages, pp. 4-8.

Schmit: Die iranischen Sprachen, S. 1-7.

۲. در مورد کوچ‌های بزرگ هندواروپائی‌ان به آناتولی و قفقاز و بعداً هندوایرانیان به هند و فلات ایران نظریات گوناگونی وجود دارد. نگارنده اساساً از دو منبع زیر استفاده کرده است:

Windfuhr: Iranian Languages, pp. 5-7.

Golden: Introduction, pp. 44-50.

3. Golden: Ibid.

می‌خوانند.^۱ واقعاً هم در کتیبه‌های پارسی باستان، از جمله سنگ‌نوشته داریوش در بیستون، از قبایل مختلف سکا نام به میان می‌آید، و چند قرن بعد در آثار پهلوی دوره ساسانی مانند «یادگار زریران» و «شهرستان‌های ایرانشهر» از «سکاها» و «خیون‌ها» به‌عنوان اقوام همسایه ایران در شمال و شرق یاد می‌شود.

از نظر وضعیت سیاسی و اجتماعی باید میان ماوراءالنهر یا آسیای مرکزی (ازبکستان، تاجیکستان و خوارزم و طبعاً ترکمنستان که در آن دوره بخشی از خراسان تاریخی بودند) و دشت‌های اوراسیا (قزاقستان، قرقیزستان کنونی، کاشغر و ختن در شمال غرب چین) فرق گذاشت. در حالی که مردمان دشت‌های اوراسیا غالباً کوچ‌نشین بودند، اهالی ایرانی خوارزم، سغد، چاچ و فرغانه (در شمال غربی ازبکستان کنونی) رابطه بیشتری با فلات ایران و حکومت‌های هخامنشی و بعداً اشکانی و ساسانی داشتند و زودتر یکجانشین شدند و به تجارت و کشاورزی پرداختند.

نخستین قبایل ایرانی شرقی که یکجانشین شدند عبارت بودند از واحه-دولت شهرهای خوارزم و سغد و همچنین آبادی‌های سکایی‌نشین ختن در شمال غرب چین. در بلخ نیز برخی قبایل یکجانشینی اختیار کردند. از آنها قدیمی‌تر خوارزم بود که در قرون هشتم تا هفتم پ. م. تأسیس شد. از منظر ایران هخامنشی و دولت‌های متعاقب آن، این واحه‌ها یک منطقه حائل مهم در مقابل قبایل پرجوش و خروش دشت‌های شرق و شمال به شمار می‌رفتند.^۲

اما شرق و شمال این منطقه، یعنی قزاقستان، قرقیزستان، ختن و کاشغر، حتی اگر گاهی بعضاً با حمله و تسلط ایران هخامنشی مواجه می‌شد، اصولاً تحت حاکمیت سیاسی این سلسله قرار نداشت. داریوش یکم^۳ در کتیبه بیستون متعلق به حدود ۵۱۵ پ. م. و شاپور یکم ساسانی تقریباً هشتصد سال بعد در سنگ‌نوشته^۴ قرن سوم میلادی خود سرزمین‌های زیر را در شرق ایران باستان جزو متصرفات خود ذکر

1. Herodotus: Histories, 7.64.

2. Golden: Ibid., p. 47.

3. Kuhrt, Amélie (2013): The Persian Empire: A Corpus of Sources from the Achaemenid Period (in English). Routledge. p. 450.

4. Huyse, Philip (1999): Die dreisprachige Inschrift Šābuhrs I. an der Ka'ba-i Zardušt (ŠKZ). Vol. 3 (1). Corpus Inscriptionum Iranicarum. London: School of Oriental and African Studies.

می‌کنند: در سنگ‌نوشته هخامنشی: خوراسمیا (خوارزم)، باختریش (بلخ)، سوغودا (سغد)، قداره (قندهار) و سکا (سرزمین سکاها)، و در سنگ‌نوشته ساسانی: گورگان (گرگان)، ماروو (مرو)، هارو (هرات؟)، کوشان‌شهر، پاشکابور (پیشاور)، کاش (کاشغر؟)، سغد، چاچستان (تاشکند) و سکا (سرزمین سکاها). با این همه اکثر مورخان بر این باورند که بخش اعظم سرزمین‌های ماوراءالنهر و قسمت‌های شرقی خراسان تاریخی احتمالاً به سلسله‌های هخامنشی و ساسانی فقط خراج می‌پرداختند، اما در آسیای مرکزی «حاکمیت ایرانیان بیشتر از آنکه سیاسی باشد، جنبه فرهنگی و قومی داشت. این وضع تا پایان هزاره یکم میلادی (سقوط سامانیان) ادامه یافت، تا آنکه ابتدا ترک‌ها به‌عنوان حاکمان سیاسی، جایگزین ایرانیان شدند و سپس گروه زبان‌های ترکی به‌عنوان زبان حاکم جای گویش‌های ایرانیک را گرفت».^۱

اتحادیه‌های قبیله‌ای

پیش از آنکه سرگذشت آسیای مرکزی پس از هخامنشیان را پی بگیریم مناسب است درباره «اتحادیه‌های قبیله‌ای» دشت‌های اوراسیا و حتی بخش‌هایی از ماوراءالنهر، و فرق آنها با دولت‌های متأخرتر توضیح بدهیم. این «اتحادیه‌ها» یا «کنفدراسیون‌ها» شبیه به دولت به معنای معاصر کلمه و حتی مانند مادها یا هخامنشیان نبودند، تا پادشاه، لشکر و قلمرو نسبتاً معینی داشته باشند. آنها از ترکیب قبایل، اقوام و طوایف بزرگ و کوچک شکل می‌یافتند. گروه‌های کوچک تابع بزرگ‌ترها بودند و نام قبیله بزرگ و حاکم و یا رئیس آن به کل اتحادیه اطلاق می‌شد. ولی این مانع از نبرد داخلی گه‌گاه میان یک اتحادیه نمی‌شد، کما اینکه خود اتحادیه‌ها نیز کراراً به جنگ با یکدیگر می‌پرداختند. البته در زمان هخامنشیان هنوز قبایل جداگانه هم وجود داشتند. ولی آنها در مجموع مطیع دولت بودند و بدنه اصلی مردم و سازوکار اداره ماوراءالنهر را تشکیل نمی‌دادند. ساختار سیاسی اتحادیه‌های قبیله‌ای با حکومت جوامع یکجانشین فرق داشت. دولت‌های ماد و هخامنشی سرزمین خود را به ساتراپی‌ها یا استان‌های بزرگ و کوچک تقسیم می‌کردند. بر هر ساتراپی یک «ساتراپ» یا حاکم و در واقع شاه حکم می‌راند، که تابع شاه شاهان یا

1. Frye: Pre-Islamic and early Islamic Cultures, in Canfield, Turko-Persia, p. 37.

شاهنشاه بود. متقابلاً در اتحادیه‌ها، قبایل و طوایف مستقل عمل می‌کردند. این قبیله‌ها و حتی خود اتحادیه در گذر زمان بر اثر مهاجرت‌ها تحول می‌یافتند و احتمالاً حتی نامشان عوض می‌شد. نیروی مسلح آنان سازماندهی مرکزی و حرفه‌ای نداشت، بلکه مطلقاً تابع رئیس قبیله و متشکل از داوطلبانی بود که غالباً به امید یغما می‌جنگیدند، یا دیگران را به نبرد تهدید می‌کردند. مرزهای اتحادیه قبیله‌ای سیال بود و بسته به جنگ یا صلح با اقوام و دولت‌های همجوار، تغییر می‌کرد. نظر به آنکه قبایل و طوایف تابع این اتحادیه‌ها یکجانشین نبودند، تولید کشاورزی و صنعتی و تجارت آنان نیز ناچیز بود، کمبودی که غالباً از طریق جنگ و غارت دیگر قبایل یا همسایگان یکجانشین جبران می‌شد. اگر در این جنگ‌ها قبیله‌ای از دیگری شکست می‌خورد ذیل اتحادیه جدید قرار می‌گرفت و در آنجا اوضاع به همان منوال سابق ادامه می‌یافت. اگر طرف پیروز دولت و لشکر قومی یکجانشین بود، قبیله تمدن و فرهنگ ملت غالب را می‌پذیرفت، در ترکیب اجتماعی و سیاسی آن استحاله می‌یافت، و غالباً حتی دین و زبان فاتحان را اخذ می‌کرد.

فرای بر دو فرق اساسی میان اتحادیه قبیله‌ای و دولت مردم یکجانشین تاکید می‌کند: وجود خانواده بزرگ یا خاندان^۱ به جای قبیله و استفاده از سپاهیان حرفه‌ای به جای جنگجویان قبیله‌ای. به گفته او در عصر هخامنشی اهمیت قبیله و تبار کاهش یافت و «خاندان» یا خانواده بزرگ هخامنشی جای آن را گرفت. آن گونه که از سنگ‌نوشته‌های باستانی بر می‌آید، از آن دوره به بعد، تعلق به یک قبیله و تیره و حتی سکونت در ایالت پارس، که خاستگاه هخامنشیان و ساسانیان بود، امتیاز شمرده نمی‌شد. در مقابل، عضو جامعه بزرگ‌تر «ایرانیان» و ساکن «امپراتوری» بودن اهمیت یافت. «در آسیای مرکزی، که چندان تحت حاکمیت مستقیم هخامنشیان نبود تعلقات قبیله‌ای مانند سعدی، خوارزمی، بلخی و سکایی هنوز پابرجا بود، ولذا این روند آهسته‌تر جریان داشت».^۲ رودیگر اشمیت نیز از دوره ساسانی و اندیشه ایرانشهری پادشاهان این سلسله به شکلی مشابه یاد می‌کند و می‌گوید مفهوم ایرانشهر، مرزبندی معین و محدود سیاسی نداشت. پادشاهان ساسانی خود را

1. Clan.

2. Frye: Pre-Islamic and early Islamic cultures, in: Canfield: Turko-Persia, pp. 40.

«شاهنشاه ایران و انیران»^۱ می‌نامیدند و منظورشان از «ایران» (به پارسی باستان: آریانام) نه تنها محدودهٔ سیاسی ایران ساسانی، بلکه سرزمین همهٔ ایرانیان، یعنی ایرانی‌زبانان بود. این قلمرو «همهٔ [زبان‌ها و] مردمان ایرانی و پهنهٔ گستردهٔ استقرار آنان را دربر می‌گرفت، قلمروی که نمی‌شد مرزهای آن را دقیقاً معین کرد».^۲

دومین تفاوت مهم میان اتحادیه‌های قبیله‌ای ایرانی دشت‌های اوراسیا و حکومت یکجانشین هخامنشی در نیروی نظامی آنان بود. درحالی که تمامی اعضای به لحاظ جسمی توانمند قبیله جذب دسته‌های جنگجو می‌شدند، ارتش‌های هخامنشی و به خصوص ساسانی حرفه‌ای و در درجهٔ اول مرکب از سپاهیان مزدبگیر بودند.^۳ این ویژگی‌ها به اقوام ایرانی تبار شرقی اختصاص نداشت، بلکه متعاقبین بعدی آنان، یعنی هون‌ها، ترک‌ها و خزرها را نیز شامل می‌شد. در جوامع قبیله‌ای اروپا از قبیل ژرمن‌ها نیز کم و بیش می‌توان مشابه این وضعیت را مشاهده کرد. البته به مرور زمان هر قدر که این اقوام یکجانشین می‌شدند روابط داخلی آنان، از جمله نقش قبیله، روش دولت‌داری و ترکیب نیروی نظامی تغییر می‌یافت.

بعد از هخامنشیان

در سال ۳۳۰ پ. م. دولت بزرگ هخامنشیان به‌دست اسکندر مقدونی سرنگون شد. به خلاف ساتراپی‌های مرکزی و غربی هخامنشیان، ماوراءالنهر مستقیماً تحت حاکمیت دولت‌داری و آداب و سنن اجتماعی و سیاسی حکومت مرکزی نبود. با این همه، عصر هخامنشی تأثیرات به‌سزایی بر آسیای مرکزی و شمال افغانستان گذاشت. از جمله ایرانیان بلخ، سغد، خوارزم و حتی کاشغر و ختن تحت تأثیر ایرانیان فلات‌نشین، شروع به استفاده از خط و الفبای آرامی کردند، کما اینکه چند قرن بعد، ترک‌ها نیز با ظهور در صحنهٔ تاریخ همین راه را در پیش گرفتند.

به دنبال مرگ اسکندر، امپراتوری پهناور او میان فرماندهانش تقسیم شد و در این جریان سرزمین‌های سابق ایران هخامنشی به «سلوکوس» رسید. به همین جهت

۱. پیشوند «ا» در فارسی باستان و میانه به معنی «نا» و «غیر» است. انیران یعنی غیر ایران، آنچه که خارج از ایران است.

2. Schmitt: Die iranischen Sprachen, S. 2.

3. Frye: Ibid.

است که جانشینان اسکندر در ایران را «سلوکیان» می‌خوانند. سرداران و سربازان اسکندر چندی در بلخ و دیگر ولایات شمال افغانستان، ماوراءالنهر و بخش‌هایی از پنجاب و خراسان ماندند و حکم راندند. آنان در ابتدا از دولت بزرگ‌تر «سلوکیان» تبعیت می‌کردند. ولی در سال ۲۵۰ پ. م. ساتراپ یا حاکم بلخ اعلام استقلال کرد. در عصر سلطنت یونانی بلخ، تحرکات قومی جدیدی در شمال و شرق دریای مازندران و خراسان به وقوع پیوست و این حکومت نهایتاً پس از حدود ۷۵ سال به‌دست گروهی از قبایل به نام «یوئه-ژی»، که به روایت استرابو از «آن سوی سیردریا آمده بودند»^۴ منقرض شد. یوئه-ژی‌ها از تخارها و شاخه‌ای از سکاهای بودند که از نقاط مرکزی آسیای میانه، یعنی سرزمین‌های شمال غربی چین و مغولستان بر خاستند. پیش از آن حکومت چین ضربات سختی بر اتحادیه‌ای قبیله‌ای موسوم به هسیونگ-نو وارد آورده بود، که موجب گسیل آنان به سمت غرب، از جمله خراسان و اروپا شد. بعضی دانشمندان بر آنند که میان هسیونگ-نو و «هون‌های اروپایی»، که در جریان کوچ‌های خود مستقیماً به غرب رفتند، فرق است. بعید نیست که ترکیب قومی هون‌ها با اقوامی که به سوی آسیای مرکزی و خراسان آمدند تا اندازه‌ای متفاوت باشد. با آنکه در این کتاب به جهت ساده‌سازی همه این قبایل «هون» نامیده می‌شوند، باید توجه داشت که هون‌ها اتحادیه‌ای بزرگی مرکب از چندین قوم و قبیله بودند که بر تخارها و اقوام نزدیک به آنان در همسایگی‌شان تاختند و این قبایل در جریان فرار از دست هون‌ها با عبور از سیردریا، دولت یونانی سغد و بلخ را بر انداختند و خود به جای آنها نشستند.

تخارها تا مدتی فرهنگ و الفبای یونانی را ادامه دادند. به گفته بسیاری از مورخان، بدنه اصلی آنها عبارت از ایرانیان شرقی بود. آنها ترکیبی از اقوام مختلف کوچ‌نشین به شمار می‌رفتند که با اقوام بومی آن دوره در ماوراءالنهر و شمال افغانستان آمیختند و هم‌زمان با گسترش حکومت خود به منطقه «قندهارا» و پیشاور، بخش اعظم شمال هندوستان را نیز تحت تسلط خود در آورده، «دولت کوشانیان» را بنیاد نهادند. کوشانیان وارثان دولت یونانی بلخ به حساب می‌آیند. از نقوش سکه‌های به جای

مانده بر می‌آید که آنها زبان خود را از یونانی به بلخی باستان، که شاخه‌ای از زبان‌های ایرانی شرقی است، تغییر دادند. رونق تجارت، تساهل مذهبی و آمیزه‌ای از اندیشه‌های فلسفی یونانی، بودائی و زرتشتی از شاخصه‌های کوشانیان بود.

در حدود سال ۱۲۶ پ. م. ژانگ شیان، نماینده دولت چین، که از ماوراءالنهر و بلخ دیدن می‌کرد، درباره «یوئه-ژی» ها، یعنی تخارها و اقوام متحدشان نوشت: «آنها ملتی کوچ‌نشین‌اند. همراه با گله‌های خود از محلی به محل دیگر می‌روند. عادات و رسوم آنان شبیه هون‌هاست. آنها صد تا دویست هزار جنگجوی تیرانداز دارند. (...) با وجود تفاوت زبانی با اقوامی که میان فرغانه و سرزمین پارتی‌ها (دهستان در شرق دریای مازندران، منشاء اشکانیان، -م.) زندگی می‌کنند، عادات و رسوم آنها شبیه هم است و گویش یکدیگر را می‌فهمند...». ^۱ ژانگ شیان ضمناً درباره وضعیت بلخ پس از فروپاشی دولت یونانی آن می‌نویسد: «بلخ (...) فرمانروای بزرگی ندارد. فرمانداران دون پایه بر شهرهای کوچک حکومت می‌کنند. مردم از جهت کاربرد اسلحه مهارتی ندارند و ترسو هستند، ولی در تجارت ماهر و هوشیارند». ^۲ این مشاهدات در تاریخ مفصل سلسله چینی «هان» معروف به «شی-جی» نیز آمده است.

اشکانیان

مدتی پس از شکست هخامنشیان و تسلط لشکریان اسکندر، قبیله‌ای از کوچ‌نشینان ایرانی دشت‌های اوراسیا به نام «داهان» (قوم «داه») به سواحل جنوب شرقی دریای خزر آمد و تحت رهبری فردی به نام «اشک» یا «ارشک» از طایفه «پرنی» حاکمیت این منطقه را از آن خود کرد. «اشک اول» بعدها به عنوان پایه‌گذار سلسله اشکانیان معروف شد. بدنه قومی این دولت جدید را داهان شکل می‌دادند و از این رو خاستگاه آنان در سواحل شرقی دریای مازندران «دهستان» [داهستان] نامیده شد، که بخشی از ایالت «هیرکانیا» یا گرگان باستان بود. دهستان آن دوره حدوداً میان جنوب ترکمنستان و شمال گرگان کنونی قرار داشت. این منطقه بخش کوچکی از ساتراپی یا ایالت بزرگ پارت («پارتوا») در امپراتوری هخامنشی بود که خراسان تاریخی و ترکمنستان کنونی

1. Qian, Sima: Account of Dayuvan, p. 234.

2. Ibid, p. 235.

را در بر می‌گرفت و به همین جهت، به اشکانیان «پارتیان» نیز می‌گویند.^۱ پارتیان اشکانی در مدتی کمتر از صد سال با تسخیر دشت‌های اوراسیا در شرق ایران و سپس خراسان، ماد و عراق، سلوکیان را در هم شکسته، امپراتوری بزرگ خود (۲۲۴ م. - ۲۴۷ پ. م.) را به وجود آوردند. این امپراتوری در اوج قدرتش از رود سند تا فرات و از قفقاز و شرق آناتولی تا پنجاب را در بر می‌گرفت. به نظر می‌آید پارتیان اصالتاً مانند ماساگت‌ها شاخه‌ای از قبایل کوچ‌نشین سکا بودند که هم‌زمان با فتوحات خود یکجانشین شدند و با مردم خراسان در آمیختند. اشک و اخلاف او علاوه بر یکجانشینی به احداث شهرها پرداختند و سنت دولت‌داری و پادشاهی مقتدر ایرانی را، که در دوره نه چندان دور هخامنشی پایه گذاری شده بود پی گرفته، زمینه را برای ساسانیان بعدی (۶۵۱-۲۲۴ م.) آماده ساختند. زبان ایرانی پارتی نیز که از جمله گویش‌های ایرانی میانه است، حاصل آمیزش این السنه و لغات اقوام ایرانی‌زبان این سرزمین‌ها بود.^۲ به نوشته یوستین، مورخ رومی «زبان پارتی چیزی بین سکایی و مادی، یعنی مخلوطی از این دو به حساب می‌آمد». ^۳ همچنین «باید تاکید کرد که زبان طایفه پرنی که به ایران کوچ کرد، شباهت زیادی با گویش مردم یکجانشین این خطه داشت، امری که به قبول زبان پارتی از سوی قشر بالای نوامدگان اصالتاً کوچ‌نشین سرعت بخشید».^۴

ریشه قومی اشکانیان و کلاً داهان و اینکه آیا آنان اصالتاً از مناطق شمالی آسیای مرکزی به جنوب آمدند یا به عنوان قبیله‌ای ایرانی در جنوب شرقی دریای مازندران به کوچ می‌پرداختند، مورد توافق مورخان نیست. از دوره تاریخ‌نگاران کلاسیک لاتین و یونان مانند استرابو و یوستین تا زمان معاصر نظرات مختلفی در این باره ارائه شده است. ولی ظاهراً اکثر دانشوران شک ندارند که داهان از اقوام ایرانی، زرتشتی و شاید هم اصالتاً سکایی بودند، که با مردم کوچ‌نشین منطقه روابط نزدیک داشتند و به تدریج یکجانشین شده، همراه با خراسانیان و دیگر ایرانیان فلات‌نشین دولت اشکانی را تشکیل دادند. به هر تقدیر می‌توان گفت اشکانیان، به خصوص در دوره نخستین پادشاهان خود، حلقه

1. Olbrycht: Parthia and Nomads of Central Asia, pp. 69-70. Pourshariati: Decline and Fall of the Sasanian Empire, pp. 19-20.

2. Olbrycht: Ibid., p. 75, also: Potts: Nomadism in Iran, pp. 89-93.

3. Olbrycht: Ibid., pp. 74-75.

4. Ibid.

رابط میان فلات ایران از سویی و ماوراءالنهر و دشت‌های اوراسیا از سوی دیگر به شمار می‌رفتند.^۱

خیون‌ها، هپتالیان و ترک‌ها

در حوالی میلاد مسیح، یعنی تقریباً دو هزار سال پیش، اتحادیه بزرگ و چند قومی هون‌های شمال چین و جنوب روسیه کنونی زیر ضربات سخت چینی‌ها متلاشی شد و قبایل مختلف آن رو به سوی غرب، یعنی روسیه و اروپا گذاشتند. تحت فشار همین کوچ، علاوه بر باقیمانده سکاها و سرمتی‌ها، اقوام احتمالاً هندوایرانی یوئه-ژی، از جمله تخارها و هپتالیان نیز از سرزمین‌های خود در شرق آسیای مرکزی به ماوراءالنهر، خراسان و آسیای جنوبی (پاکستان و سیستان) آمدند. پیدایش نام «سیستان» (سکستان) از کوچ بخشی از سکاها در این دوره، یعنی حدود یک قرن پیش از میلاد، به جنوب شرقی ایران حکایت می‌کند. برخی طوایف به سمت ماوراءالنهر، افغانستان و پاکستان امروزی رفتند. آنها همان خیون‌ها، کیداریان و هپتالیان (هفتالیان، هیاطله، افتالیان و یا هون‌های سفید) بودند که از قرن چهارم میلادی به بعد به مرزهای ساسانی در ماوراءالنهر و شمال افغانستان حمله می‌بردند و مدتی پس از سال ۳۵۰ م. ابتدا بر بلخ مسلط شدند، اما سپس از شاپور دوم ساسانی شکست خورده، با لشکریان او و مردم بومی این مناطق در آمیختند. روبرت گوئل، مورخ و سکه‌شناس اتریشی، تمامی این قبایل ایرانی‌تبار را در مجموع هون‌های ایرانی نامیده است،^۲ اگرچه معلوم نیست که آنان از هون‌های آسیایی باشند. باید در نظر داشت که هون‌ها به مانند دیگر دیگر اتحادیه‌های اوراسیا، در واقع نه یک قبیله واحد و منسجم با مشخصات معین قومی، فرهنگی و زبانی، بلکه ترکیبی از اقوام مختلف، احتمالاً با قومیت‌ها و زبان‌های گوناگون بودند که تحت رهبری یک قبیله و معمولاً یک رئیس قبیله قرار داشتند، که نام خود را به آن اتحادیه داده بود. تفکیک زمانی و قومی میان خیون‌ها، کیداریان، هپتالیان و دیگر اقوامی که نامشان در رابطه با این دوره ذکر می‌شود بسیار

1. Olbrycht: Ibid, and Potts: Nomadism in Iran, pp. 89-93.

2. Göbl, Robert: Dokumente zur Geschichte der iranischen Hunnen in Baktrien und Indien, Wiesbaden 1967.